

جلال آل احمد فهرست جالبی از آن توشه ایدئولوژیک که آبشخور فکری این روشنفکران بوده به دست داده که تنک‌مایگی آن شگفت‌انگیز است. به گفته آل احمد روشنفکران ایران با چنین دستمایه فکری «می‌خواسته‌اند دید بیضا کنند»^{۱۱۳} معه‌ذا همین تفکر تنک و سطحی مفاهیم و مقولاتی را به تفکر روشنفکری ما وارد ساخت که آثار آن ظاهراً نازدودنی است؛ و چنان قالب‌های فکری آفرید که در دهه‌های پسین به جمود و تحجری شگفت کشید. تأثیرات «مکتب توده‌ای» حتی بر آن روشنفکرانی که پرچم ستیز با حزب توده را افراشته بودند نیز چشمگیر است. و همین مکتب در دهه‌های چهل و پنجاه نسل دوم خود را پرورش داد.

کیانوری: در اینکه شما هر چه جلال آل احمد نوشته را درست مطلق بدانید من حرفی ندارم. هر کس آزاد است که این یا آن نظر را بپذیرد. در اینکه عده‌ای از روشنفکران حزب توده به صورت روشنفکران رژیم پس از کودتا درآمدند تردیدی نیست. ولی این را فراموش نکنیم که بسیاری از آنان بر روی اعتقاداتشان پابرجا ماندند و به کارهای فرهنگی سالم (ترجمه و تألیف آثار باارزش) پرداختند. به علاوه، مگر اسلام در تاریخ قریب به ۱۴۰۰ ساله خود چنین تحولات و تحولاتی به مراتب عمیق‌تر در جهت ناسالم و دوری از حقیقت ندیده است؟ مگر نسل‌های پی‌درپی «روشنفکران» و به‌به چه‌چه‌گویان در دربارهای پرشکوه خلفای زر و زور خدمت نمی‌کردند؟ (البته «روشنفکران» آن دوران به صورت شعرا و ادبا و غیره بودند.) مگر در طول تاریخ اسلام ارتداد از اسلام واقعی کم بوده است؟ اجازه دهید که وارد این بحث‌های بی‌سرانجام نشویم و شیوه برخورد خود را در پایه تحلیل حوادث قرار دهیم.

www.KetabFarsi.com

۴. دوران مهاجرت
(۱۳۳۴-۱۳۵۷)

ورود به مسکو

کیانوری: همانطور که قبلاً گفتم، در دی ماه ۱۳۳۶ به دعوت اعضای کمیته مرکزی در مسکو به این شهر وارد شدم. (رهبری حزب مقیم مسکو خود را «جلسه اعضای کمیته مرکزی» می خواندند و نه کمیته مرکزی، زیرا هیئت اجرائیه در ایران بود.) عنوان دعوت نامه ای که برای من و دکتر حسین جودت فرستاده شده بود شرکت در پلنوم چهارم کمیته مرکزی بود و قرار بود که پس از پلنوم من و جودت به اتفاق به ایران بازگردیم. جودت يك ماه پس از من به مسکورسید^۱ و ما دو نفر را در يك خانه مخفی حزب واقع در خارج از شهر جای دادند. ما شش ماه در شرایط مخفی زندگی کردیم تا بالاخره در جلسه کمیته مرکزی، که برای بحث درباره تدارک پلنوم تشکیل می شد، به این نتیجه رسیدند که بازگشت من و جودت به ایران صلاح نیست. لذا من نیز مانند دیگران علنی شدم و چون خانه آماده ای برای سکونت من وجود نداشت به يك مهمانخانه انتقال یافتم. جودت نیز شرایط مرا داشت.

در مسکو با این واقعیت مواجه شدم که با هدایت ایرج اسکندری افسانه ای در درون شبکه حزبی در اتحاد شوروی پخش و به شدت همه گیر شده است. بویژه چون مسافرت من تا یکی دو ماه پس از دعوت به درازا کشید این افسانه بسیار بالا گرفته و این تصور را به وجود آورده که گویا من به علت آلودگی های خاص از سفر به اتحاد شوروی پرهیز دارم. این افسانه بر این پایه آغاز شده بود که ایرج اسکندری طی يك نامه ۳۵ صفحه ای به کمیته مرکزی حزب

۱. احسان طبری در کژراهه (صفحات ۱۵۲ - ۱۵۳) مطلبی درباره خروج من و جودت از ایران نقل کرده است که کذب محض است. من قبل از جودت از ایران خارج شدم و بنابراین داستان فوق نمی تواند صحت داشته باشد (کیانوری).

کمونیست اتحاد شوروی ادعا کرده بود که من و مریم جاسوسان انگلستان هستیم که در رهبری حزب نفوذ کرده ایم. او تمام کائنات را برای اثبات این ادعای خود بهم بافته بود. ورود من به مسکو مانند آب سردی بود که بر بدن عرق کرده این آقایان ریخته شد، ولی ادعا علیه همسر من هنوز ادامه داشت. در این زمان مریم به اتفاق خسرو روزبه و علی متقی هسته مرکزی تشکیلات حزب در ایران را اداره می کردند. من پس از علنی شدن نامه ای برای مریم نوشتم و از او خواستم که هر چه زودتر به مسکو بیاید. از آنجا که شرایط خروج از کشور بسیار دشوارتر از پیش شده بود، مریم حدود ۶ ماه پس از ارسال این نامه توانست به مسکو بیاید. ورود مریم به مسکو تمام بافته های آقای اسکندری و دیگران را به باد داد و ایرج اسکندری مجبور شد که نامه خود را پس بگیرد و بطور رسمی از ما عذرخواهی کند. (در خاطرات فریدون کشاورز آمده است که بین اسکندری و کیانوری سازش صورت گرفت و در فاصله جلسات پلنوم چهارم دیدم که اسکندری دست مریم را گرفت و گفت: «عمه قزی، بیا برویم کمی صحبت کنیم.» این مسئله مربوط به پایان پلنوم چهارم است، یعنی هنگامی که استعفای دکتر رادمنش و اسکندری تأثیر نکرد و آنها مجبور شدند که نتایج انتخابات پلنوم را به رسمیت بشناسند.)

در این زمان همه اعضای کمیته مرکزی حزب مقیم مسکو به صورت کادر حزبی زندگی می کردند (یعنی از حزب حقوق می گرفتند)، ولی من پس از علنی شدن از گرفتن حقوق حزبی خودداری کردم و درخواست کردم که در رشته تخصصی خود کار کنم. با این درخواست موافقت شد و من به آکادمی معماری اتحاد شوروی رفتم و در آنجا به عنوان کارمند ارشد علمی مشغول به کار شدم. در اینجا يك حادثه مثبت برای من رخ داد. زمانیکه کتاب ساختمانهای درمان و بهداشت در ایران به چاپ رسید، من يك نسخه آن را به وسیله پست برای آکادمی معماری اتحاد شوروی فرستادم. در آنجا گفتم که چنین کتابی برای شما فرستاده ام و نمی دانم رسیده است یا نه. در کتابخانه جستجو کردند و کتاب در آنجا بود. این کتاب مورد مطالعه مسئولین آکادمی قرار گرفت و متوجه اطلاعات فنی من شدند و در نتیجه مرتبه من، که تا آن زمان در شعبه ساختمان بیمارستان کار می کردم، بالا رفت. پیشنهادات من در این کتاب در زمینه شبکه بیمارستانی در يك کشور نیز مورد توجه قرار گرفت و قرار شد که بر این اساس يك پروژه نمونه برای اتحاد شوروی ارائه دهم. من طرح يك بیمارستان ۸۰۰ الی ۱۲۰۰ تختخوابی را تهیه کردم که تصویب شد و احداث آن در شهر مهم صنعتی چلیابینسک، که از بزرگترین مراکز صنایع سنگین شوروی سابق و روسیه کنونی است، آغاز شد. این ماجرا همزمان با انتقال من به آلمان (نیمه اول ۱۳۳۶) بود و پس از آن نیز چندبار برای پیگیری این پروژه بزرگ به اتحاد شوروی دعوت شدم.

- در این دوران اقامت در مسکو تا تشکیل پلنوم چهارم (دی ۱۳۳۴ - تیر ۱۳۳۶) با مقامات اتحاد شوروی - مانند ژنرال دولین، باشکیروف، میلیوانف و غیره - چه صحبت‌هایی داشتید؟

کیانوری: در دوران زندگی مخفی در حومه مسکو تنها فردی از کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که با من و جودت ملاقات می‌کرد خانمی به نام ورا بود که کمی هم فارسی می‌دانست. پیش از پلنوم چهارم من با هیچ فرد دیگر از دستگاه کمیته مرکزی دیدار نداشتم. آنقدر گزارش‌های وحشتناک علیه من داده بودند که حزب کمونیست اتحاد شوروی در آن زمان نسبت به من خوش بین نبود. باشکیروف را اصلاً ندیده و نمی‌شناسم. دولین را تا زمانیکه برای دیدار من به لایپزیک آمد ندیدم. میلیوانف - مسئول شعبه منطقه در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی - را فقط در شامی که پس از پلنوم چهارم داده شد دیدم بدون اینکه با او صحبتی داشته باشم.

- رهبران حزب کمونیست شوروی، مانند میخائیل سوسلف، چه تلقی از اختلافات درونی حزب توده داشتند؟

کیانوری: از تلقی مسئولین بالای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، چون سوسلف و دیگران، اطلاع دقیق ندارم. تا آنجا که می‌دانم آنها بطور جدی از این وضع در رهبری حزب ما ناراحت بودند. ولی از سوی دیگر، آنها به وجود اینگونه اختلافات در احزاب و حتی در حزب خودشان عادت کرده بودند.

- در این دوران کامبخش چه می‌کرد؟

کیانوری: همانطور که قبلاً گفته‌ام، کامبخش بعد از شکست فرقه دمکرات آذربایجان از ایران خارج شد و به باکورفت و مسئولیت تشکیلات فرقه را به دست گرفت. او در دورانی که اداره فرقه را به عهده داشت با رفتار ملایم خود عده زیادی، بویژه افسران توده‌ای مقیم آذربایجان شوروی، را شیفته خود کرده بود و این افسران در دوران حضور کامبخش در باکو زندگی آرامی داشتند. غلام یحیی دانشیان از این مسئله خیلی ناراضی و ناراحت بود و خشم و کینه او به کامبخش، و به تبع کامبخش به من، از اینجا سرچشمه می‌گرفت.^۲ پس از دو سال

۲. نصرت‌الله جهانشاهلو می‌نویسد: «کامبخش از واپسین ماه‌های سال ۱۳۲۶ به شوروی آمد و در باکو در منزل فردی به نام غلام محمدنو پنهان بود و جز برادر او، آقای عدل قاجار، و من و آقای صادق پادگان و غلام یحیی کسی آگاه نبود.» کامبخش در واپسین روزهای سال ۱۳۲۷ یا آغاز سال ۱۳۲۸ به دستور میرجعفر باقروف به عضویت دفتر سیاسی فرقه گمارده شد (سایر اعضای دفتر سیاسی فرقه در این زمان عبارت بودند از: غلام یحیی دانشیان، صادق پادگان، جهانشاهلو). در توصیف جهانشاهلو از کامبخش تأثیرات آن دوران

اقامت کامبخش در باکو و اداره فرقه، غلام یحیی دانشیان - که دوره مدرسه عالی حزبی را در مسکو می گذرانید - به باکو بازگشت و کامبخش اداره فرقه را به او سپرد و خود برای تحصیل در آکادمی علوم اجتماعی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به مسکو رفت. خواهرم اختر - همسر کامبخش - نیز، که در سال ۱۳۲۷ بازداشت و زندانی بود، به کمک آقای ابراهیم آشتیانی - شوهر عمه ام - از زندان آزاد شد و گذرنامه گرفت و در مسکو به کامبخش پیوست. در این دوران میان کامبخش و بیشتر افراد کمیته مرکزی مقیم مسکو روابط بسیار غیردوستانه ای وجود داشت و من از این جریان بی اطلاع بودم. من دوبار توسط سرهنگ سیامک برای کامبخش نامه فرستادم و در آن اختلاف نظر شدید هیئت اجراییه در مسئله مصدق را شرح دادم و از او خواستم که افراد کمیته مرکزی مقیم مسکو را به تأیید نظرات من جلب کند. پس از اینکه به مسکو آمدم کامبخش گفت که او نامه های من را به اعضای کمیته مرکزی مقیم مسکو داده بود و آنها سخت به او اعتراض کرده بودند که چرا با من مکاتبه می کند. لذا، کامبخش توسط سیامک پیغامی برای من فرستاد و گفت که با نظرات من درباره مصدق موافق است ولی سایرین این نظرات را تأیید نمی کنند، و از من خواست که دیگر به او نامه ننویسم.

پلنوم چهارم

کیانوری: پلنوم چهارم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران در تاریخ حزب دارای جایگاه ویژه ای است. در هیچ يك از اجلاس های حزبی چنین برخورد شدیدی میان دو جناح کمیته مرکزی و میان جناح اکثریت کمیته مرکزی و کادرهایی که قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد

منعکس است: کامبخش «مردی باسواد و دانشمند و بردبار و سازمانده و کارشناس بود [و] با آمدن او در دستگاه رهبری فرقه دشواری ها و گرفتاری های من کمتر شد، چون با بودن او از ناپسامانی های پیگیری که غلام یحیی به بار می آورد بسیار کاسته شد و غلام یحیی که خود از پادوهای سازمان امنیت روس بود از او که در همان سازمان پایگاهی والا داشت سخت حساب می برد و آقای کامبخش که مردی کوشا بود بر تندرستی ها و افسارگسیختگی های او و همدستانش لگام می زد.» (سرگذشت ما و بیگانگان، ج ۲، ص ۸۱ - ۸۲)؛ کامبخش «در همه زندگی خود سخنی نابجا و گزاف نمی گفت و نگفت.» (همان مأخذ، ص ۱۲۱ - ۱۲۲). جهانشاهلو می افزاید: «در زندگی حزبی که من کم و بیش با آقای عبدالصمد کامبخش بودم، چه در ایران و چه چند سالی در آذربایجان شوروی و چه در مسکو، همواره بلندپایگان و رهبران حزب کمونیست روس و سازمان امنیت آن به کامبخش مانند یکی از رهبران و افسران بلندپایه خود احترام می گذاشتند.» (همان مأخذ، ص ۱۶۶). عبدالصمد کامبخش در این دوران اقامت در شوروی از نام مستعار «قنبروف» استفاده می کرد. او در سال ۱۹۵۰ رمان داستان يك انسان واقعی اثر بوریس پاله وی را ترجمه کرد که با نام «قنبروف» توسط انتشارات بروگرس (مسکو) منتشر شد (ویراستار).

۱۳۳۲ به مهاجرت رفته بودند وجود نداشت. این پلنوم که شاید طولانی ترین اجلاس تاریخ حزب باشد ۲۱ روز به طول کشید. تدارک این پلنوم نیز فوق العاده طولانی بود. يك سال تمام ۱۵ عضو کمیته مرکزی مقیم مسکو هفته ای ۳ الی ۴ روز جلسات بسته خود را تشکیل می دادند و به بحث و جدل می پرداختند. این جلسات از ساعت ۶ بعد از ظهر شروع می شد و تا نیمه شب به طول می کشید و واقعاً کشنده و خردکننده بود. در این جلسات بحث های بی سرانجامی درگرفت؛ از شروع اختلافات در گروه ۵۳ نفر تا شکست حزب. تمامی مسایلی که ایرج اسکندری در خاطراتش مطرح کرده در این جلسات مورد بحث قرار گرفت و بالاخره هیچ کس قانع نشد. همه بر سر مواضع خود بودند و هیچ دوفزری نتوانستند يك نظر مشترك پیدا کنند. بالاخره قرار شد که هر فرد کمیته مرکزی فشرده نظرات خود و ادعاهایش نسبت به عملکرد افراد دیگر را در يك نوشته جداگانه، که نام آن را «پلاتفورم» گذاشته بودیم، به پلنوم عرضه دارد. به این ترتیب ۱۵ پلاتفورم به پلنوم عرضه شد. البته در برخی از این پلاتفورم ها نکات مشابهی وجود داشت ولی «این همانی» میان هیچ يك از نظرات وجود نداشت. علت این بود که هیچ يك از اعضای کمیته مرکزی نمی خواست چنین وانمود کند که با دیگری و یا با دیگران در جبهه واحدی قرار دارد. حال ببینید ۵۹ کادری که در پلنوم شرکت داشتند با چه دشواری باید میان این همه اتهامات از یکسو و دفاعیات از سوی دیگر تشخیص دقیق بدهند. به همین دلیل پلنوم به درازا کشید؛ چون هر کس می خواست در تمام موارد اظهار نظر کند.

پلنوم چهارم در تاریخ ۵ تیرماه ۱۳۳۶ آغاز شد و در ۲۶ تیرماه به کار خود پایان داد. در این پلنوم ۱۵ عضو کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم و ۵۹ کادر حزبی که تقریباً همه از ایران خارج شده و در کشورهای مختلف (اتحاد شوروی، آلمان دمکراتیک، لهستان، رومانی و...) زندگی می کردند شرکت داشتند. این کادرها دارای حق رأی بودند. دستور کار پلنوم عبارت بود از رسیدگی به عملکرد حزب از بهمن ماه ۱۳۲۷ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

- علت شرکت کادرها و حق رأی آنها چه بود؟

کیانوری: علت فشار کادرها بود. آنها به درستی می گفتند که اکثریت مطلق کمیته مرکزی در ایران نبوده اند و چگونه می توانند درباره آنچه که در ایران گذشته قضاوت کنند. آنها خواستار شرکت در پلنوم، اظهار نظر و حق رأی بودند و می خواستند که در همه تصمیمات شریک باشند. ابتدا اکثریت اعضای کمیته مرکزی موافقت کرد که کادرها رأی مشورتی داشته باشند، ولی کادرها راضی نشدند و چنین اظهار عقیده کردند که رأی مشورتی در آرشیو دفن خواهد شد و هیچگونه تأثیری بر سرنوشت حزب نخواهد داشت. اکثریت کمیته مرکزی که به مواضع خود اعتماد زیاد داشت با این پیشنهاد مصرانه کادرها موافقت کرد.

- اسامی افراد شرکت کننده در پلنوم چهارم را بفرمائید؟

کیانوری: از افراد شرکت کننده در پلنوم چهارم من فقط نام افراد زیر را به خاطر دارم. پانزده عضو کمیته مرکزی: دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، رضا روستا، محمود بقراطی، حسین جودت، احمد قاسمی، غلامحسین فروتن، احسان طبری، عبدالحسین نوشین، فریدون کشاورز، غلامعلی بابازاده، صمد حکیمی، علی امیرخیزی و من. از کادرها: اردشیر آوانسیان، محمدرضا قدوه، اکبر شاندرمنی، بزرگ علوی، فرج الله میزانی، منوچهر بهزادی، بابک امیرخسروی، احمدعلی رصدی، داوود نوروزی، فریدون آذرنور، علی اکبر چلیپا، محمدعلی جواهری، آشوت شهبازیان، کاظم ندیم، علی کیاری، عباس سفایی، سیف الدین همایون فرخ، هدایت الله حاتمی، رفعت محمدزاده، حسین قبادی، نصرت الله جهانشاهلو، عبدالرضا آذر، زین العابدین قیامی، محمود پناهیان، محسن میلانیان، مراد رزم آور، محمد پورهرمان، عنایت الله رضا، شمس الدین بدیع تبریزی، حبیب الله فروغیان، رحیم نامور، ناصر صارمی، پرویز اکتشافی، محمد پولاددژ، مولوی، (بانوان: اختر کامبخش، مریم فیروز، هما هوشمندراد، جمیله صدیقی، اعظم صارمی (قاسمی) و شهناز اعلامی.

- چرا اردشیر آوانسیان به عنوان عضو کمیته مرکزی در پلنوم چهارم شرکت نداشت؟

کیانوری: علت این بود که در کنگره دوم، براساس گزارش رهبری حزب مبنی بر این که رفیق اردشیر دیگر به ایران باز نخواهد گشت، نام او در فهرست کاندیدهای عضویت کمیته مرکزی گذارده نشد و در نتیجه انتخاب نشد. ولی پیش از تشکیل پلنوم چهارم اردشیر در تمامی جلسات جروب بحث شرکت کرد و در گفتگوها مانند یک عضو کمیته مرکزی فعال بود.

در جلسات پلنوم چهارم فریدون کشاورز، ایرج اسکندری و دیگران انواع اتهاماتی را که علیه من مطرح می شود - از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، قتل محمد مسعود، قتل احمد دهقان، قتل زاخاریان و غیره و غیره - در برابر صالح ترین هیئت منصفه طرح کردند و تمام تلاش خود را به کار بردند که لکه ای به من بچسباندند و به نتیجه نرسیدند و به عکس ثمره پلنوم به تمام معنا علیه آنها تمام شد. پلنوم چهارم قطعنامه های بسیار مهمی را به تصویب رسانید که در روشن کردن اشتباهات گذشته حزب اهمیت جدی داشت.

- بخشی از قطعنامه های پلنوم چهارم (و نه همه) به صورت درون حزبی منتشر شد و

بعدها در کتاب خسرو شاکری انتشار علنی یافت.^۳ شاکری چگونه به این سند دست یافته است؟

۳. خسرو شاکری [ویراستار]. اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران.

[چاپ دوم]. تهران: علم [بی تا]، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۸۴.

کیانوری: به احتمال زیاد مجموعه این قطعنامه‌ها را فریدون کشاورز پس از اینکه در پلنوم ششم از حزب اخراج شد در اختیار خسرو شاکری گذاشته است.

- متن کامل و اصل اسناد پلنوم چهارم و صورتجلسه‌های حزبی در کجاست؟

کیانوری: تا زمانیکه ما بودیم اسناد در مرکز حزب در شهر لایپزیک نگهداری می‌شد. پس از گرفتاری ما نمی‌دانم که چه بر سر آن آمد.

در اینجا بخشی از مصوبات پلنوم چهارم را ذکر می‌کنم.

۱ - قطعنامه پلنوم چهارم درباره نادر شرمینی:

پلنوم وسیع کمیته مرکزی معتقد است که در سالهای بعد از کنگره دوم فراکسیونی در داخل حزب به وجود آمده است که در رأس این فراکسیون شرمینی عضو سابق کمیته مرکزی قرار داشت. رشد و تشکل این فراکسیون یک پروسه تحولی را طی کرده است. شرمینی همیشه داعیه تسلط بر حزب را در مغز خود می‌پروراند و به منظور وصول به هدف موفق شد از شور و حرارت انقلابی جوانان استفاده نماید. چپ‌روی و انقلابی‌نمایی شیوه متداول کار شرمینی بود. رشد فراکسیون شرمینی با اختلافات داخلی کمیته مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ادوار مختلف برحسب تغییر صف بندی در داخل کمیته مرکزی، شرمینی این یا آن عضو کمیته مرکزی را تکیه‌گاه خود قرار داده و به نفع مقاصد خود از جریانات اختلافات داخلی کمیته مرکزی استفاده می‌کرد. روش هیئت اجراییه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود و نه تنها موجب منفرد شدن شرمینی از افراد سازمان نمی‌شد بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق می‌کرد. در دوران اخیر که در درون هیئت اجراییه اختلافات به اوج رسید اکثریت هیئت اجراییه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می‌کرد و بدین ترتیب، به بسط فعالیت آن میدان می‌داد. شایان ذکر است که فراکسیون شرمینی در اثر بسط حوادث با شکست مواجه شد و بویژه آن عده از رفقای جوان که مدتی است از ماهیت فعالیت فراکسیون شرمینی بی‌خبر بوده و با آن همکاری می‌کردند برای افشای این فراکسیون و انحلال کامل آن فعالیت مؤثری کردند. نباید شرمینی و فعالیت فراکسیونی او را با این رفقا مخلوط کرد.

پلنوم وسیع کمیته مرکزی فعالیت فراکسیونی شرمینی را که به حزب ما زیان رساند شدیداً محکوم می‌کند و روش نادرست رهبری حزب و مخصوصاً اکثریت هیئت اجراییه را در قبال آن تفتیح می‌نماید.

در قسمت پایانی این قطعنامه زیر عنوان «علل بروز اختلافات و توسعه آن» چنین آمده

است:

الف - اختلافات در داخل رهبری حزب ما قبل از هر چیز نتیجه نفوذ ایدئولوژی خرده‌بورژوازی به جای ایدئولوژی پرولتاری در اسلوب مبارزات درون حزبی است.

ب- دستگاه رهبری بر اثر ضعف کیفی یعنی سطح نازل تنوریک و ضعف کارا کتر انقلابی خود در مجموع نه تنها قادر به حل اختلافات نبوده بلکه غالباً آن را تشدید کرده است.

ج- فقدان دمکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دمکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده‌های حزبی در نطفه خفه می‌شد.

در قطعنامه پلنوم درباره خطای رهبری حزب در قبال جنبش ملی شدن نفت زیر عنوان «مسئولیت خطاها و اشتباهات» چنین می‌خوانیم:

از اسناد و مدارک موجود و اظهارات عده‌ای از رفقای هیئت اجرائیه مقیم ایران چنین برمی‌آید که:

اولاً درباره روش حزب ما در قبال مسئله ملی شدن نفت و در مورد تحلیل جبهه ملی و دولت مصدق عده‌ای از کادرها منجمله اعضای شعبه مطبوعات حزب و مسئول آن رفیق فروتن از همان ابتدای امر نظریاتی ابراز داشته‌اند که هسته‌های صحیحی داشته است، ولی مورد موافقت هیئت اجرائیه مقیم ایران قرار نگرفته است.

ثانیاً چندماه پس از خروج از زندان بین رفیق کیانوری و سایر رفقای هیئت اجرائیه مقیم ایران اختلاف نظری درباره روش نسبت به جبهه ملی و حکومت مصدق بروز کرده است. بطور کلی نظر رفیق کیانوری در این زمینه در جهت مثبتی سیر می‌کرده و نیز طبق گزارش سیاسی هیئت اجرائیه مسلم است که این رفیق در تحلیل حادثه ۲۳ تیر درک صحیح‌تری داشته است.

بین اعضای کمیته مرکزی مقیم خارج در آن زمان چنانکه از پاره‌ای اسناد و اظهارات آن رفقا برمی‌آید درباره نقش بورژوازی ملی و تناقضات امپریالیست‌ها در جریان مبارزات ملت ایران رفیق رادمش نظریات صحیح‌تری ابراز داشته است. معذک در تصویب قطعنامه اشتباه آمیزی که این رفقا بعداً صادر کرده‌اند رفیق رادمش شرکت جسته و به آن رأی موافق داده است.

رفقای کمیته مرکزی مقیم مسکو با ابراز نظریاتی نادرست که در جهت نظریات غلط و اشتباه آمیز رفقای هیئت اجرائیه در تهران سیر می‌کرده است نتوانستند هیچگونه کمک فکری به رفقای ایران برای اصلاح خط‌مشی و سیاست حزب در این زمینه بنمایند.

رفیق اسکندری نیز چنانکه از مقاله او در ارگان فدراسیون سندیکایی جهانی در همان موقع (آوریل ۱۹۵۱) و از نامه‌ای که به رفقای هیئت اجرائیه در تهران ارسال داشته برمی‌آید در قبال ماهیت جبهه ملی و دولت مصدق و روش حزب در برابر آن در پوزیسیون صحیح‌تری قرار داشته است.

در ماده ۱۲ قطعنامه پلنوم درباره کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب، مسئولیت دکتر جودت چنین بیان شده است:

علاوه بر مسئولیت مشترك هیئت اجرائیه حزب توده ایران و اشتباهات جمعی رهبری سازمان نظامی، رفیق جودت به عنوان مسئول و رابط این سازمان از این لحاظ مسئولیت جدی به عهده دارد که طی این جریان به عنوان عضو هیئت اجرائیه مأمور سازمان نظامی ابتکار لازم را به خرج نداده و تصمیمات فوری را برای پیشگیری از حوادث اتخاذ ننمود.

قطعنامه پلنوم درباره جزوه ۲۸ مرداد اکثریت هیئت اجرائیه (که زاخاریان نوشته بود):

جزوه ۲۸ مرداد متضمن اشتباهات جدی تئوریک است. در صفحه ۱۳ نوشته شده است: «نهضت انقلابی ایران با وجود آنکه دهها سال از آغاز آن می‌گذرد و در گذشته پیروزی‌هایی داشته معذک هنوز در مرحله اول خود می‌باشد. نهضت ضدامپریالیستی بخصوص در سالهای اخیر بر محور مبارزه با شرکت نفت سابق دامنه وسیعی پیدا کرد و در واقع حلقه اساسی مبارزات مردم طی سالهای اخیر مسئله نفت بوده و هنوز هم هست.» در صفحه ۴۷ نوشته شده است: «اگر در مرحله دوم انقلاب رهبری ولذا مسئولیت بیشتر با نهضت ماست، در مرحله اول رهبری در دست بورژوازی ملی ولذا مسئولیت با اوست.»

در اینجا چند اشتباه رخ داده است:

۱ - تصویب‌کنندگان جزوه ۲۸ مرداد تا آنجا که از سند مورد بحث برمی‌آید مرحله انقلاب ایران را مبهم تعریف کرده‌اند، یعنی ایران را در مرحله انقلاب ضدامپریالیستی دانسته‌اند و این مرحله را از مرحله انقلاب دمکراتیک جدا کرده‌اند و حال آنکه ایران در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین یعنی انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی است و البته لبه تیز تا زمانی که استعمار بر کشور ما تسلط دارد متوجه آن است.

۲ - تصویب‌کنندگان جزوه متذکر شده‌اند که در مرحله کنونی انقلاب ایران رهبری با بورژوازی ولذا مسئولیت بیشتر با اوست و حال آنکه در مرحله ضدامپریالیستی نیز رهبری انقلاب نمی‌تواند جز با پرولتاریا باشد. مرحله ضدامپریالیستی جزئی از انقلاب دمکراتیک نوین است و در این انقلاب رهبری با پرولتاریا است زیرا بورژوازی در انقلاب ناپیگیر است.

رفقای تصویب‌کننده جزوه در صفحات ۶۵ و ۷۰ جزوه لزوم به دست آوردن همزونی پرولتاریا را متذکر می‌شوند و از مجموعه این مطالب پیداست که رفقای تصویب‌کننده جزوه دچار سردرگمی در مسایل تئوریک بودند که نه فقط ناشی از درک غیردقیق مسایل اجتماعی بلکه در عین حال به خاطر موجه کردن خطای رهبری حزب در ۲۸ مرداد و تیرنه جویی از این خطا بوده است و بویژه به قصد این تیرنه جویی است که جزوه ۲۸ مرداد متضمن یک سلسله تفسیرات غلط از حوادث و شامل لحن نادرستی در مورد آن عده از اعضای حزب است که فقدان هرگونه تحریک رهبری را در قبال خطای ۲۸ مرداد انتقاد می‌کردند. بهر صورت، محتوی عینی جزوه ۲۸ مرداد از جهت تعریف مسئله رهبری انقلاب متضمن انحراف اپورتونیستی راست است. اکثریت هیئت اجرائیه خطای جزوه ۲۸ مرداد را خیلی دیر تصحیح کرده و با لجاج تمام از آن مدافعه نمود. این روش لجاج اکثریت هیئت اجرائیه در موضع نادرست خود

قابل انتقاد است. روش تدارک این جزوه نیز قابل ایراد است زیرا بجا بود که تصمیم به تدارک این جزوه در جلسه مطرح شود و خطوط کلی آن پس از بحث معین گردد. تدارک این جزوه در خارج از جلسه از طرف دوتن رفقای هیئت اجراییه به یکی از رفقا واگذار گردیده است. دسته بندی از این بیشتر؟! البته هیئت اجراییه بالاخره زیر فشار و توضیحات من و بخصوص یکی دونفر از کادرها مجبور شد اشتباه خود را بپذیرد و بعد اعلامیه ای داد و اشتباهات خود را متذکر شد.

درباره نشریه تعلیماتی شماره ۴۴:

در شماره ۴۴ مسایل حزبی مورخ ۱۸ فروردین ۱۳۳۳ رفیق کیانوری مقاله ای تحت عنوان «خطوط اساسی همکاری حزب ما با سازمان های بورژوازی» منتشر نموده است. در صفحه ۸-۹ این مقاله چنین می خوانیم:

«برای بعضی از رفقا این توهم پیش آمد که گویا چون ما هنوز در مرحله اول انقلاب یعنی مرحله انقلاب ضدامپریالیستی هستیم رهبری جنبش ضدامپریالیستی باید به دست بورژوازی ملی باشد، و بعضی اشتباهات خود را می خواهند با این حکم توجیه کنند. این موضوع درست بنظر نمی رسد. در مرحله اول انقلاب ضدامپریالیستی رهبری بورژوازی ملی جبری نیست و در صورت رشد آگاهی سیاسی و آمادگی تشکیلاتی پرولتاریا ممکن است رهبری از دست بورژوازی ملی خارج و به دست پرولتاریا بیفتد. بطور کلی کوشش پرولتاریا نیز در این راه است. بعضی از رفقا نمونه چین را مثال می زنند و ادعا می کنند که گویا در مرحله اول انقلاب چین یعنی سال های ۱۹۲۴-۱۹۲۷ رهبری در دست بورژوازی ملی بوده است و پس از خیانت بورژوازی ملی به انقلاب رهبری به دست طبقه کارگر انتقال یافته. این نظر درست نیست. در مطبوعات مارکسیستی درباره انقلاب چین شواهد متعددی علیه این نظر می توان یافت. واقعیت چنین است که در این سالها در یک دوره طبقه کارگر رهبری سیاسی واقعی جنبش را در دست داشت و بورژوازی ملی زیر رهبری طبقه کارگر در جنبش استقلال ملی شرکت می کرد و بورژوازی ملی برای به دست گرفتن رهبری تلاش زیاد می کرد و بالاخره توانست آن را به دست آورد و در این انتقال رهبری مسئولیت بزرگی متوجه حزب کمونیست چین و رهبری آن زمان است که چن دوسیو در رهبری آن قرار داشت و دارای تمایلات تسلیم طلبانه بودند و لزوم هژمونی طبقه کارگر را در انقلاب ضدامپریالیستی نفی می کردند. چن دوسیو به مناسبت همین انحراف از حزب اخراج گردید.»

با آنکه رفیق کیانوری کوشیده تا احکام غلط جزوه ۲۸ مرداد را در مورد مرحله انقلاب و رهبری آن اصلاح کند و در واقع نیز مطلب را به نحو نسبتاً صحیحی مطرح ساخته ولی موفق نشده است مسئله مرحله انقلاب و مسئله رهبری انقلاب را بدون ابهام و به طرز مقنعی بیان دارد. به علاوه از جهت محتوی جزوه و شکل انتشار آن ایرادات زیرین وارد است:

۱ - اتهام چن دوسیو به رفقای تصویب کننده جزوه ۲۸ مرداد که منکر لزوم احراز هژمونی پرولتاریا نیستند (رجوع شود به صفحات ۶۵ و ۷۰ جزوه) هم از لحاظ محتوی خود و هم از لحاظ اخلاقی عملی است نادرست و منجر به تشدید محیط ناسالم عدم اعتماد متقابل در حزب شده است.

۲ - با آنکه رفیق کیانوری مفاد نشریه شماره ۴۴ را با تصویب دبیر حزب [دکتر بهرامی] به چاپ رسانده است با این حال از این جهت که طرز انتشار آن از طریق غیر اصولی انجام گرفته و بدون طرح در هیئت اجرائیه نشر یافته است عمل رفیق کیانوری درخور انتقاد است.

در پلنوم عملکرد ما در روز ۲۸ مرداد چنین مورد انتقاد قرار گرفت:

رفقا پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد با آنکه خطر کودتا را پیش بینی می کردند ولی وقوع آن را بدین نزدیکی نمی دیدند. پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آنکه مبدا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصدق بکنند به مصدق تلفن کردند. بدان اکتفا نمودند و به اطمینان دادن او که دولت بر اوضاع مسلط است اطمینان یافتند و پس از آنکه حادثه بسط یافت و جنبه خطرناک آن آشکارتر شد مجدداً به مصدق تلفن کردند و وقتی مصدق گفت: کاری از من ساخته نیست هر کاری از دستتان برمی آید بکنید، اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعد از ظهر خواستند کاری کنند ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور ۲ بعد از ظهر پس از تلفن دوم به مصدق روز ۲۸ مرداد، که [تصمیم] آن نیز به اتفاق آراء گرفته شده و حاکی از توصیه به رفقای حزبی برای رفتن به خانه ها و تمیز کردن آنها از اسناد و مدارک حزبی بود، عملاً فلج شده بود. در این موقع رهبری می توانست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه بدین امکانات عملاً هیچگونه کاری انجام نگرفت.

بدین ترتیب، قطعنامه های پلنوم در اصلی ترین مواضع به شدت علیه اکثریت هیئت اجرائیه بود. پلنوم چهارم پس از تمامی بحث ها و شنیدن اتهامات و دفاعیات و صدور این قطعنامه ها به مسئله انتخاب اعضای هیئت اجرائیه رسید که باید در فاصله دو پلنوم رهبری سیاسی و تشکیلاتی حزب را به دست می گرفتند. ابتدا درباره تعداد اعضای هیئت اجرائیه تصمیم گرفته شد. اعضای باقیمانده کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم ۱۵ نفر بودند (چهار نفر - دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، مهندس علی علوی و نادر شرمینی - در جریان شکست حزب از ترکیب کمیته مرکزی حذف شده بودند). قرار شد اعضای هیئت اجرائیه هفت نفر باشند تا در ترکیب کمیته مرکزی در اقلیت باشند و کمیته مرکزی تسلیم نظرات آنها نباشد. سمت دبیر کلی حزب، که تا آن زمان دکتر رادمش متصدی آن بود، حذف شد و قرار شد که یک هیئت دبیران سه نفره - که اعضای آن دارای حقوق مساویند - تشکیل شود و یکی از اعضای

هیئت دبیران عنوان دبیر اول را داشته باشد. سپس انتخابات با رأی مخفی گرفته شد و افراد زیر به عنوان عضو هیئت اجرائیه اکثریت آراء را به دست آوردند: دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، احسان طبری، دکتر غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و نورالدین کیانوری. دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری و عبدالصمد کامبخش به عنوان اعضای هیئت دبیران انتخاب شدند و رادمنش دبیر اول شد.

این نتایج برای اکثریت کمیته مرکزی نه تنها غیرمنتظره بلکه فاجعه آمیز بود. در ترکیب هیئت اجرائیه از گروه رادمنش و اسکندری فقط همین دونفر وارد شدند و افرادی چون رضا روستا، کشاورز، جودت و بقراطی - که کاندیداهای اصلی این گروه بودند - هیچ يك رأی نیاوردند. این نتایج وضع تشنج آمیزی در پلنوم ایجاد کرد. گروه اکثریت کمیته مرکزی چنان دچار سرخوردگی شد که بلافاصله جمع شدند و مشورت کردند و سپس رادمنش و اسکندری در جلسه حاضر شدند و گفتند که ما حاضر نیستیم با این پنج عضو هیئت اجرائیه کار کنیم و استعفا دادند. در جلسه پلنوم بحث های طولانی به راه افتاد و یکی دوروز دیگر پلنوم به طول کشید. کادرها می گفتند: شما از اول نظر ما را در زمینه مسایل خواستید و قرار شد که اگر نظر اکثریت کمیته مرکزی با نظر کادرها یکی نباشد، نظر مجموعه پذیرفته شود. این تعهد را شما در اولین جلسه دادید و حال اگر بخواهید زیر آن بزنید به سایر اعمال شما اعتمادی نیست. بدین ترتیب آنها مجبور شدند که نتایج انتخابات را بپذیرند. طبری می گفت: نمایندگان اکثریت کمیته مرکزی نظر خود را نزد رفقای شوروی، که بدون حضور در جلسات جریان پلنوم را دنبال می کردند، مطرح کردند. پاسخ آنها چنین بود: «می خواستید با درخواست کادرها موافقت نکنید، ولی اکنون که این کار را کردید نتایج عهدشکنی به مراتب بدتر خواهد بود.» بدین ترتیب، دکتر رادمنش و اسکندری استعفای خود را پس گرفتند، ولی در مقابل - به اصرار آنها - کادرها به قطعنامه ای رأی دادند که «برای مدتی به کیانوری مسئولیت تشکیلاتی داده نشود». لذا، در جریان تقسیم کار هیئت اجرائیه من به عنوان مسئول شعبه روابط خارجی حزب انتخاب شدم که در واقع هیچ کاری نداشت. کار دیگر من، مانند سابق، مسئولیت کارهای فنی (تهیه پاسپورت و شناسنامه و غیره) بود.

- احسان طبری می گوید که در پلنوم چهارم رادمنش، کامبخش و او به عنوان اعضای هیئت دبیران انتخاب شدند، ولی به علت قهر رادمنش و اسکندری، او از مقام خود استعفا داد تا اسکندری دبیر شود.^۴

۴. احسان طبری، کژراهه، ص ۱۶۸.

کیانوری: من از این جریان چیزی به خاطر ندارم.

مسئله دیگری که به درخواست کادرها به تصویب پلنوم چهارم رسید تعیین ۱۲ نفر به عنوان نمایندگان کادرها بود که در پلنوم‌های بعدی کمیته مرکزی به عنوان «ناظر» شرکت کنند. این تصمیم از آن جهت بود که از ۱۶ عضو مشاور کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم بجز سه نفر (اکبر شاندرمنی، بزرگ علوی و مریم) بقیه در ایران دستگیر شده بودند و کمیته مرکزی عضو مشاور نداشت.^۵

- لطفاً اسامی این ۱۲ نفر را بفرمائید!

کیانوری: اردشیر آوانسیان، محمدرضا قدوه، فرج‌الله میزانی، احمدعلی رصدی، بابک امیرخسروی، داوود نوروزی، فریدون آذرینور، علی‌اکبر چلیپا، آقاجان هوشنگی، اکبر شاندرمنی، بزرگ علوی. نفر دوازدهم یک رفیق کارگر بود که نامش را فراموش کرده‌ام. او پس از چند سال به بیماری کلیوی درگذشت.

هم‌چنین قرار شد که هرگاه اعضای کمیته مرکزی به اختلافات غیرقابل حلی رسیدند جلسه عمومی کادرها را برای قضاوت دعوت کنند و نام این جلسه «پلنوم وسیع کمیته مرکزی» گذاشته شود.

در اینجا باید مسئله عضویت مشاور مریم در کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم را توضیح

دهم:

مریم با وجودی که نام او جزء لیست پیشنهادی هیئت رئیسه کنگره دوم نبود با رأی بسیار زیادی به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شد (در این کنگره ۱۲۲ نفر نمایندگان سازمانهای حزبی شرکت کرده بودند). معهذاً، دکتر رادمنش و گروه اکثریت کمیته مرکزی، که در آن زمان در حاکمیت بودند، ادعا کردند که این رأی معتبر نیست زیرا طبق اساسنامه حزب هر عضو اصلی یا مشاور کمیته مرکزی باید چهار سال سابقه عضویت داشته باشد و مریم تا زمان کنگره تنها سه سال و هشت ماه سابقه دارد. خوب، این مسئله فقط از روی دشمنی و یک بهانه

۵. اسامی اعضای مشاور کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم که در ایران دستگیر شدند به شرح زیر است: امان‌الله قریشی، علی متقی، محمدحسین تمدن، جهانگیر افکاری، مرتضی راوندی، محمد قاضی، آقامیر سیداشرفی، صادق انصاری، اسماعیل شیرنگ، ابراهیم محضری، ابوالفضل فرهی و ابراهیم صیادنژاد. بانو مریم فیروز و مهندس حسن اماموردی نیز در کنگره دوم به عضویت مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند ولی در اولین پلنوم، اکثریت کمیته مرکزی رأی کنگره را در مورد مریم و مهندس اماموردی، به این بهانه که طبق اساسنامه اعضای کمیته مرکزی باید چهار سال سابقه حزبی داشته باشند و آنها چند ماه کمتر از چهار سال سابقه حزبی دارند، نپذیرفت (کیانوری).

بود. اولاً، کنگره بعد از رأی به اساسنامه به انتخاب اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی رأی داده بود. ثانیاً، زنان حزبی دو سه ماه پس از تأسیس حزب تقاضای عضویت کردند ولی سلیمان محسن اسکندری، که در آن موقع رهبر حزب بود، مخالف عضویت زنان در حزب بود و سایر رهبران حزب به زنان وعده دادند که بعداً عضویت شان در حزب از تاریخ امضای تقاضانامه عضویت محاسبه خواهد شد. بدین ترتیب، سابقه عضویت زنان در حزب - طبق این وعده - تا زمان کنگره دوم حدود ۶ سال می شد. ولی پس از فوت سلیمان محسن اسکندری، این آقایان زیر قولشان زدند و گفتند که سابقه عضویت زنان از حالا قبول است! بدین ترتیب، در تمام پلنوم‌های بعد از کنگره دوم مریم را نه به عنوان عضو مشاور بلکه به عنوان یکی از کادرهای درجه اول حزبی دعوت می کردند. این جریان تا پلنوم چهاردهم (دی ماه ۱۳۴۹)، که وضع رهبری بکلی دگرگون شد، ادامه داشت. در این پلنوم اسکندری پیشنهاد کرد که این حق مریم، که تا به حال از او سلب شده، به او بازگردانده شود!

آغاز فعالیت در خارج

کیانوری: مسئله انتقال رهبری حزب به جمهوری دمکراتیک آلمان از اواسط سال ۱۳۳۵ مطرح شد و پیشنهاد رفقای شوروی بود. استدلال آنها این بود که ما در اتحاد شوروی امکان بسیار ناچیزی برای ارتباط با ایران و اروپای غربی، که تعداد زیادی دانشجوی ایرانی در آنجا مشغول تحصیل بودند، خواهیم داشت. این استدلال بسیار درستی بود زیرا شهر برلین مرز میان شرق و غرب بود و از آنجا به سادگی می شد با اروپای غربی، ایران و همه جا ارتباط گرفت. ما از برلین شرقی يك نفر را به برلین غربی می فرستادیم و او می توانست مثل دنیای آزاد غرب به همه جا تلفن کند و نامه بفرستد. نامه‌هایی که از برلین غربی پست می شد بازرسی نمی شد. رهبری حزب با این پیشنهاد موافقت کرد زیرا در آن دوران تیرگی شدید روابط میان ایران و شوروی ارتباطات ما با ایران بسیار دشوار بود. این پیشنهاد را چند روز پس از پایان پلنوم چهارم آقای کونوسینن، از دبیران کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در دیدار با رهبری نوین حزب مطرح کرد. در این زمان کنگره هشتم حزب کمونیست چین در جریان بود. کونوسینن از ما خواست که هیئت نمایندگی حزب ما این مسئله را در پکن با والتر اولبریش، دبیرکل حزب سوسیالیست متحده جمهوری دمکراتیک آلمان، در میان بگذارد و حزب کمونیست اتحاد شوروی هم بنوبه خود با آنها صحبت خواهد کرد.

کنگره هشتم حزب کمونیست چین در اکتبر ۱۹۵۶ / مهر ۱۳۳۵ برگزار شد. از حزب ما يك هیئت سه نفره در این کنگره شرکت کردند که عبارت بودند از: دکتر رادمش (دبیرکل

حزب)، جودت و من (چون آخرین اعضای رهبری بودیم که از ایران آمده بودیم). در پکن ما با والتر اولبریشیت دیدار کردیم و درخواستمان را مطرح کردیم. اولبریشیت بطور کلی با این پیشنهاد موافقت کرد و قرار شد که پس از مراجعت به آلمان این موضوع را بررسی کند و به ما اطلاع دهد.

- در چین چه دیدارهایی با رهبران حزب کمونیست چین داشتید؟

کیانوری: در این سفر ما ملاقات‌های تشریفاتی با رهبران چین داشتیم. مائو تسه دون در یکی از شب‌ها در میهمانی چند دقیقه‌ای با دکتر رادمنش صحبت کرد. با چوئن لای و لیوشائوچی هم دیدارهای چند دقیقه‌ای داشتیم. در تمام مدت اقامت در پکن صبح و بعد از ظهر در جلسات کنگره شرکت می‌کردیم. عصرها هم حزب کمونیست چین برای هیئت‌های نمایندگی جلسات درس‌هایی از تاریخ حزب کمونیست چین - از آغاز تا پیروزی - گذارده بود که من یادداشت برمی‌داشتم. بعداً این یادداشت‌ها را تنظیم کردم و در لایپزیک به صورت کتابی به چاپ رسانیدم.

بهر حال، چند هفته پس از بازگشت ما از چین رفقای آلمانی اطلاع دادند که خوب است هیئتی را به برلین بفرستیم تا درباره جزئیات و مسایل فنی گفتگو کنیم. هیئت اجراییه به ایرج اسکندری و من مأموریت داد که به برلین برویم. در آنجا رفقای آلمانی پیشنهاد کردند که چون شهر برلین تقسیم شده است و تأمین امنیت ما در آن شهر برای آنان دشوار است (هنوز بین دو برلین دیوار نکشیده بودند) بهتر است که مرکز کار حزب در شهر لایپزیک (در نزدیکی برلین) باشد. بدین ترتیب، یک دفتر مرکزی برای کار هیئت اجراییه حزب، آپارتمان‌های مسکونی برای خانواده‌های اعضای هیئت اجراییه و چند کادر دبیرخانه و یک چاپخانه کوچک در محل دفتر هیئت اجراییه برای چاپ نشریات حزب در اختیار ما قرار گرفت. من و ایرج پس از مذاکره و بازدید و موافقت به مسکو بازگشتیم. بدین ترتیب، رهبری حزب به آلمان دمکراتیک منتقل شد و ما در پائیز ۱۳۳۶ در لایپزیک مستقر شدیم. قبل از انتقال ما به لایپزیک، تعدادی از اعضای حزب در آلمان دمکراتیک سکونت داشتند: بزرگ علوی، عضو مشاور کمیته مرکزی، و داوود نوروزی - که در پلنوم چهارم به عنوان عضو ناظر انتخاب شد.

- درباره نوروزی بیشتر توضیح دهید!

کیانوری: داوود نوروزی از کارکنان شعبه مطبوعات و از نویسندگان روزنامه حزب در ایران بود. او با خواهر همسر احسان طبری ازدواج کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، او از کسانی بود که خیلی اصرار داشت که هرچه زودتر به خارج فرستاده شود. ما او را از راه بغداد به آلمان فرستادیم و او خیلی زود از همسرش، که در ایران بود، جدا شد و با یک خانم آلمانی مهندس

شیمی ازدواج کرد. همسر نوروزی در ایران در بانک ملی کار می کرد و پس از چند سال دو فرزندش را برای تحصیل به آلمان دمکراتیک فرستاد.

علاوه بر این افراد، تعدادی دانشجو هم بودند که از چند سال پیش ایرج اسکندری از فرانسه و آلمان غربی برای تحصیل به آلمان دمکراتیک و سایر کشورهای سوسیالیستی فرستاده بود. از جمله این افراد امیر هوشنگ ناظمی زاهدانی (امیر نیک آئین) بود که در دانشگاه صوفیه (بلغارستان) در رشته اقتصاد تحصیل کرد و بعدها از کارکنان رادیو پیک ایران شد و پس از بازگشت به ایران عضو مشاور هیئت سیاسی حزب گردید. او در مسایل دهقانی و کشاورزی تخصص ویژه ای داشت. بعداً تعدادی از خانواده های افسران اعدام شده و افراد دیگر حزبی از کشورهای چون رومانی، مجارستان، لهستان و بلغارستان به آلمان دمکراتیک آمدند و تعداد افراد حزبی در این کشور به ۵۳ نفر رسید.

و اما دنباله بحث: از این دوره، در رابطه با ایران، دو حادثه قابل ذکر به یاد می آید: ما مطلع شدیم که سرهنگ ممتاز، رئیس گارد محافظ مصدق که در جریان دفاع از خانه مصدق از ناحیه پا گلوله خورد^۶، برای معالجه پایش به اروپای غربی آمده است. من و مریم به فرانسه رفتیم. مریم تلفنی با ممتاز تماس گرفت و گفت: فلانی (من) علاقمند است با شما ملاقات کند. قرار ملاقات برای يك روز معین در يك خیابان معین در سویس گذاشته شد. در زمان موعود من و مریم به محل قرار رفتیم. در نزدیکی محل قرار متوجه شدیم که در محل ملاقات مأمورین ساواک در انتظار ما هستند و از ممتاز خبری نیست و به سرعت مراجعت کردیم. بعدها شنیدم که سرهنگ ممتاز از جریان مصدق بکلی کنار گرفته و به جریان مقابل پیوسته و به خرج شاه برای معالجه پا به اروپا اعزام شده بود. به احتمال زیاد تماس و قرار ملاقات ما را خود او به مأمورین ساواک مستقر در اروپا اطلاع داده بود.

مسئله دیگر فرستادن ما به اروپای غربی برای کسب اطلاع از امکان يك کودتا در ایران است. روزی ژنرال دولین در لایپزیک به خانه ما آمد و فقط گفت که در مسکو منتظر شما هستند. من به اتفاق او به مسکو رفتم و در آنجا در جلسه ای با حضور میلیوانف، دولین و يك نماینده وزارت خارجه شوروی، که تنها نام کوچک او را به خاطر دارم (نیکلای پاولویچ)، شرکت کردم. دیدار ما در خانه کوچک باغچه داری در حومه مسکو بود. به من گفته شد که کسانی به ما مراجعه کرده و نظر خود را درباره انجام يك کودتا علیه شاه گفته و از ما کمک خواسته اند. از من خواسته شد که به اروپای غربی بروم و از کسانی که ممکن است اطلاعاتی درباره وضع کنونی ایران

۶. سرهنگ عزت الله ممتاز در تیرماه ۱۳۳۴ از زندان آزاد شد (ویراستار).

داشته باشند پرس و جو کنم. من و مریم به اروپای غربی رفتیم. در آن زمان ناصر خان قشقایی در سوئیس در شرایط سخت مالی زندگی می کرد و کینه شدیدی به شاه داشت. دکتر امیرعلایی در بلژیک بود و سرتیپ محمود امینی هم، چون رئیس ژاندارمری دکتر مصدق بود و در کودتا شرکت نکرده بود، مغضوب و در انگلستان بود. در دیدارهایی که با این افراد داشتیم به این نتیجه رسیدیم که آنها هیچگونه نیرویی در اختیار ندارند. نه قشقایی در ایل خود امکانی دارد، نه جبهه ملی امکاناتی دارد و نه سرتیپ امینی در میان سران ارتش نفوذی دارد. البته ما به هیچ یک از آنها نگفتیم که موضوع چیست. تنها گفتیم که در رهبری حزب یک گروه ۳ نفره - بدون اطلاع سایر افراد کمیته مرکزی - تصمیم به مطالعه درباره چنین امکانی گرفته اند و فکر می کنیم که اگر امکان کودتا وجود داشته باشد اتحاد شوروی هم به ما کمک های لازم را خواهد کرد. این را هم بیافزایم که دوستان شوروی هیچ اسمی از کسی که به آنها مراجعه کرده بود نبردند، ولی من حدس می زنم که احتمالاً این جریان مربوط به سرلشکر قرنی است که در آن زمان به اتهام تلاش برای کودتا زندانی شد.

- دکتر همایون کاتوزیان در مقدمه کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی می گوید که طرح قرنی را شورویها به رژیم پهلوی اطلاع دادند و حتی برای منبع خود تأمین گرفته و او را به عنوان شاهد معرفی کردند.^۷ از این جریان چه اطلاعی دارید؟

کیانوری: کاتوزیان و امثال او بیماری دارند و این بیماری دشمنی با اتحاد شوروی است. این بیماری از استادشان، خلیل ملکی، و استاد استادشان مظفر بقایی به آنها سرایت کرده است. مسلماً در اسناد ساواک و اسناد وزارت جنگ شاه باید مدارک مطمئن تری از ادعاهای امثال کاتوزیان وجود داشته باشد. به علاوه، من نمی دانم که موضوع کودتای قرنی تا چه حد جدی بود، زیرا اگر واقعاً جدی بود مسلماً او و همکارانش اعدام می شدند.

- یکی از مسائلی که در رابطه با سالهای اولیه تجدید فعالیت حزب در خارج، پس از کودتای ۲۸ مرداد، مطرح است نقش شاپور بختیار است. طبق اظهارات دکتر امیرعلایی، که برخی اسناد آن را تأیید می کند، از زمستان ۱۳۳۶ شاپور بختیار به همراه سرهنگ علی زیبایی و منوچهر آزمون در اروپای غربی اقداماتی برای نفوذ در حزب توده انجام می داده اند. زمان این عملیات دقیقاً مقارن است با نخستین ماه های انتقال رهبری حزب به آلمان شرقی. بختیار با برخی رهبران حزب جلساتی داشته و متن مذاکرات را مخفیانه ضبط می کرده است.^۸

۷. محمدعلی (همایون) کاتوزیان [به کوشش]، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران: انتشار، ۱۳۶۸، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۸. مطالعات سیاسی، کتاب اول، پائیز ۱۳۷۰، ص ۱۹۰-۱۹۲.

کیانوری: من از فعالیت دکتر شاپور بختیار با همکاری ساواک برای رسوخ در حزب توده و ملاقات‌های او با برخی از مسئولین حزب اطلاع ندارم، ولی اینکه اسکندری با او ملاقات‌هایی داشته است را به دور از واقعیت نمی‌دانم:

در دورانی که ما در ایران بودیم و اسکندری هنوز به شوروی نیامده بود، سازمان حزب در اروپای غربی توسط اسکندری اداره می‌شد و خود او یک حوزه حزبی را در پاریس اداره می‌کرد و عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود که یکی از آنها امیرعباس هویدا بود. در این دوران هویدا با اسکندری خیلی رفیق شده بود. ایرج عکسی با هویدا داشت و تا روز آخر که ما در خارج بودیم این عکس همیشه همراه او بود و به هر کسی که می‌دید نشان می‌داد. ماهیت هویدا معلوم است: پدر بزرگش از یهودیان بهایی شده بغداد بود. پدرش هم بهایی بود. در مورد خود او، همین که یک فرد ناشناس به این سرعت تا نخست‌وزیری رشد کند و ۱۵ سال در این سمت بماند نشانه وابستگی‌های اوست. سابقه دوستی با چنین آدمی جزء افتخارات ایرج بود!

- طبری می‌گوید که فرح دیبا هم در دوره دانشجویی در پاریس توسط انوشیروان رئیس در این حوزه اسکندری شرکت کرده بود^۹. فریدون هویدا هم جزء همین افراد بود؟

کیانوری: من هم چیزهایی در این باره شنیده‌ام. چیز بیشتری نمی‌دانم. فقط می‌دانم که رضا صدقیانی نیز، که در کابینه هویدا وزیر شد، با آنها بود.

- هویدا زمانی گفت که من در کابینه‌ام ۷ وزیر دارم که سابقه توده‌ای دارند و منضبط‌ترین اعضای کابینه‌اند.

کیانوری: بهر حال، در این دوران اسکندری تعدادی جوان را برای تحصیل به جمهوری دمکراتیک آلمان فرستاد. یکی از آنها منوچهر آزمون بود که ۱۸۰ درجه با ناظمی تفاوت داشت. آزمون در یکی از شهرهای جنوب آلمان دمکراتیک تحصیل می‌کرد و پس از بازداشت و اعتراف حسین یزدی معلوم شد که او هم مأمور سازمان امنیت آلمان غربی است و اخراج شد. بنابراین، احتمال دارد که دیدارهای شاپور بختیار با اسکندری مربوط به دورانی باشد که ما هنوز در ایران بودیم و اسکندری مدتی در پاریس و بعد در دبیرخانه فدراسیون سندیکایی جهانی کار می‌کرد. آمدن منوچهر آزمون به آلمان دمکراتیک نیز مربوط به دوران پیش از انتقال رهبری حزب به این کشور است.

در ماه‌های اولیه فعالیت ما در آلمان دمکراتیک امکانات پخش رادیویی و انتشاراتی ما نیز بتدریج به راه افتاد. در آذرماه ۱۳۳۶ رادیوی «پیک ایران» از برلین آغاز به کار کرد که برنامه

۹. احسان طبری، گزراهه، ص ۲۲۰.

آن توسط منوچهر بهزادی و داوود نوروزی تهیه می شد. نظر اکثریت هیئت اجرائیه این بود که رادیو باید بدون وابستگی به حزب اعلام شود و در آغاز هم برنامه آن درست مثل این بود که رادیوی برلین برنامه فارسی پخش می کند. بالاخره پس از مدتی جروب بحث اکثریت هیئت اجرائیه پیشنهاد مرا درباره اهمیت و تأثیر پخش رادیویی به نام حزب پذیرفت. در این زمینه اقداماتی شد و حزب کمونیست بلغارستان، به توصیه حزب کمونیست اتحاد شوروی، موافقت کرد که امکان پخش رادیویی به حزب توده ایران بدهد و تمام وسایل ضرور - دبیرخانه، خانه مسکونی برای کارکنان، امکان ضبط و پخش رادیویی، هزینه زندگی کارکنان - را تأمین نماید. بدین ترتیب، رادیوی «پیک ایران» به عنوان صدای حزب توده ایران در سال ۱۳۳۹ فعالیت خود را از صوفیه آغاز کرد. رادیوی «پیک ایران» به زبان های فارسی، ترکی و کردی برنامه پخش می کرد و در سالهای اول کارکنان آن عبارت بودند از: حمید صفری (سرپرست)، امیر هوشنگ ناظمی، بهرام دانش، علی گلاویژ، رحیم نامور، حسن قزلچی، محمد پورهرمزان، ملکه محمدی و یک ماشین نویس و یک کارمند دیگر. پس از مدتی فرج الله میزانی به مسئولیت رادیو برگزیده شد که تحولی در آن ایجاد کرد. از برنامه های مؤثر و مفید رادیو در این دوران «درس هایی از تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی» و «درس های اقتصاد سیاسی»، که توسط میزانی تهیه می شد، و «درس های فلسفه مارکسیسم - لنینیسم»، که توسط ناظمی نوشته می شد، بود. این درس ها پس از انقلاب به شکل کتاب تدوین و منتشر شد.

در بهمن ۱۳۳۶ نیز نشریه حزب به شکل هفتگی و به نام صبح امید منتشر شد. در مورد روزنامه نیز اکثریت هیئت اجرائیه به پیشنهاد قاسمی تصمیم گرفت که روزنامه بدون اعلام وابستگی به حزب و به صورت جبهه متحد باشد. من جداً با این تصمیم مخالف بودم و معتقد بودم که این کار یک تقلب است، زیرا همه می دانند که «جبهه» ای وجود ندارد و از روی شباهت حروف چاپی این نشریه با سایر نشریات حزب می فهمند که توسط حزب منتشر می شود و تنها خواهند گفت که حزب شرم دارد که این نشریه را به نام خود منتشر کند.^{۱۰} بالاخره پس از مدتی به علت اصرار مدام من، دکتر فروتن و کامبخش - که طبری هم گاهی از ما حمایت می کرد - نادرستی این تصمیم را پذیرفتند و از فروردین ۱۳۳۸ نشریه حزب به نام مردم - ارگان کمیته مرکزی حزب توده ایران - آغاز به انتشار کرد و تا انقلاب به صورت هفتگی منتشر شد. از خرداد ۱۳۳۹ نیز مجله دنیا به عنوان نشریه تئوریک و سیاسی حزب به صورت فصل نامه، و گاهی سالی دو شماره، منتشر شد که از سال ۱۳۵۳ به صورت ماهنامه درآمد.

۱۰. احسان طبری در کژراهه به این مسئله اشاره کرده است (ص ۱۸۶) - کیانوری.

در ۱۷ اسفندماه ۱۳۳۶ پلنوم پنجم کمیته مرکزی در مسکو تشکیل شد. مدت کوتاهی پس از انتقال ما به آلمان احمد قاسمی به جناح اسکندری پیوست و پس از مدتی دکتر رادمش و اسکندری گفتند که همکاری با ما را تنها به شرطی ادامه می‌دهند که بقراطی و جودت را به عنوان اعضای هیئت اجراییه به جمهوری دمکراتیک آلمان منتقل کنیم. ما اجباراً پذیرفتیم و این مسئله در پلنوم پنجم عملی شد و مجدداً اکثریت هیئت اجراییه در دست گروه اسکندری - جودت قرار گرفت. در این پلنوم تصمیمات زیادی گرفته نشد. کمیته مرکزی به هیئت اجراییه مأموریت داد که برنامه جدید حزب را، که با شرایط جدید ایران تطبیق کند، تهیه نماید و مذاکراتی را که هیئت اجراییه با فرقه دمکرات آذربایجان برای وحدت آغاز کرده بود تأیید کرد.

- بقراطی از نظر فکری در چه سطحی بود؟

کیانوری: دوره معمولی «کوتو» را دیده بود، ولی از نظر معلومات سیاسی خیلی ضعیف بود و اصلاً نمی‌توانست چیزی بنویسد. شخصاً آدم بسیار شریف و تمیزی بود.

- در پلنوم پنجم به شما چه مسئولیتی واگذار شد؟

کیانوری: پس از پلنوم پنجم، دکتر رادمش که احساس کرده بود نمی‌تواند کار در ایران را به تنهایی سر و صورتی بدهد از دکتر فروتن و من دعوت کرد که به او کمک کنیم. به این ترتیب، «شعبه ایران» با مسئولیت دکتر رادمش و عضویت ما دوفنر تشکیل شد.

- مسئله دیگری که در این زمان پیش آمد جدایی دکتر فریدون کشاورز از حزب بود.

کیانوری: در ژوئیه ۱۹۵۸ / تیر ۱۳۳۷ کودتای عبدالکریم قاسم در عراق پیروز شد و رژیم جمهوری در این کشور برقرار گردید. فریدون کشاورز، که در پلنوم چهارم به عضویت هیئت اجراییه انتخاب شده بود و در مسکو اقامت داشت، اصرار داشت که به عراق برود و هیئت اجراییه مخالف بود. در نتیجه، پلنوم ششم کمیته مرکزی (۲۱ - ۲۶ شهریور ۱۳۳۸) او را از کمیته مرکزی اخراج کرد و کشاورز هم در اواخر ۱۳۳۸ یا اوایل ۱۳۳۹ به بغداد رفت.

- خود کشاورز می‌گوید که او قبل از تصمیم کمیته مرکزی، در اردیبهشت ۱۳۳۷، از عضویت در کمیته مرکزی استعفا داده بود؟

کیانوری: او مانند نودوپنج درصد مطالب دیگر کتابش (من متهم می‌کنم...) دروغ گفته است.

- انگیزه کشاورز از جدایی از حزب چه بود؟

کیانوری: فریدون کشاورز آدمی بود که فقط به امید وزیر شدن و وکیل شدن و رسیدن به پست و مقام به حزب آمده بود. در دوران فعالیت علنی حزب او به همه اینها رسید. در ایران هم پزشک برجسته در رشته کودکان بود و درآمد بسیار زیادی داشت. پس از شکست حزب، زمانیکه

او احساس کرد که دیگر این امکانات برایش فراهم نیست، جدا شد.

- لطفاً درباره کشاورز بیشتر توضیح دهید!

کیانوری: کشاورز اهل انزلی بود. آنها سه برادر بودند: برادر بزرگتر کریم کشاورز، برادر میانی فریدون و برادر کوچک جمشید کشاورز. کریم کشاورز از دوران نهضت جنگل به اتحاد شوروی گرایش یافته و از رهبران حزب کمونیست ایران بود. او پس از شهریور ۱۳۲۰ عضو حزب توده ایران نشد و به کارهای فرهنگی اشتغال داشت و مترجم سرشناسی است. کریم کشاورز برخلاف برادرش، فریدون، انسان بسیار شریف و قابل احترامی بود. جمشید کشاورز عضو حزب بود. او پس از شکست آذربایجان به شوروی رفت و در همانجا هم فوت کرد. فریدون پس از پایان تحصیلات متوسطه به عنوان دانشجوی اعزامی به فرانسه رفت و در رشته پزشکی تحصیل کرد و با تخصص در رشته بیماری اطفال به ایران بازگشت. او یکی از دو پزشک اطفال درجه اول و مشهور تهران بود. فرد دیگر دکتر قریب بود. ولی استادان دانشکده پزشکی نمی دانم به چه علت از او خوششان نمی آمد و او را برای تدریس در دانشکده پزشکی - که خودش خیلی علاقمند بود - دعوت نکردند. لذا او در دانشسرای عالی حفظ الصحة درس می داد. فریدون کشاورز در ایران بسیار ثروتمند بود (آنها بطور خانوادگی ثروتمند بودند). او قطعه زمینی به مساحت ۵۰ هزار متر در خیابان شاهرضای سابق داشت که حتماً فروخته و میلیونها میلیون پول آن شده است. در الجزایر هم استاد دانشگاه بود و درآمد خوبی داشت.

- خود کشاورز می گوید که در الجزایر مبارزه می کرده؟

کیانوری: ایشان در الجزایر هیچ کاری نکرد. او پس از مدتی که در عراق بود، چون در دوره دانشجویی با بومدین هم شاگردی بود، به دعوت بومدین به الجزایر رفت و در آنجا فقط استاد دانشکده پزشکی بود. تنها مبارزه ایشان این بود که در سن ۸۰ سالگی با یک دختر ۱۸ ساله الجزایری ازدواج کرد. او اواخر هفته با این خانمش به سویس می آمد و بعد برای تدریس به الجزایر می رفت. همین!

- مگر قبلاً زن و بچه نداشت؟

کیانوری: اتفاقاً همسر خوبی داشت. از بس این مرد فاسد بود، زنش زجر کشید و مرد. - گرایش بعدی او به چین و آلبانی و چریکهای فدایی و جبهه ملی و غیره را چگونه تفسیر

می کنید؟

کیانوری: ایشان نزد رضا پهلوی هم خواهد رفت، و بالاخره نوکر رجوی هم خواهد شد. این شاخه و آن شاخه پریدن کشاورز خود بهترین ملاک کارا کتر اوست. احترامی که من برای مهندس بازرگان دارم، علیرغم مخالفتم با نظراتش، به خاطر ایستادگی او روی نظراتش است.

این امر به تمام معنا قابل احترام است. امثال کشاورز کسانی هستند که «نان را به نرخ روز می‌خورند». خانبا با تهرانی در خاطراتش درباره نقش کشاورز خوب توضیح داده است. - یکی از مسایلی که تقریباً در همین دوران پیش آمد دستیابی رهبری حزب توده به دفاعیات روزبه در دادگاه نظامی بود که توسط شورویها در اختیار شما قرار گرفت و طبری ماجرای آن را شرح داده است.^{۱۱} دفاعیات روزبه چگونه به دست شورویها رسید؟ کیانوری: متن دفاعیات روزبه را يك گروه بان ارتش بدون توقع هیچگونه پاداش چند صفحه چند صفحه بیرون آورد و به بستگان روزبه تحویل داد. من نمی‌دانم که این نوشته چگونه به دست حزب کمونیست شوروی رسید.

- این متن قبل از انتشار سانسور شد؟

کیانوری: بله! چون روزبه در دفاعیاتش هم به شرکت در قتل محمد مسعود اعتراف کرده بود و هم از افراد هیئت اجرائیه انتقاد جدی کرده بود، هیئت اجرائیه آن را سانسور و سپس منتشر کرد.

- موارد حذف شده چه بود؟

کیانوری: یادم نیست. اگر متن اصلی را ببینم می‌توانم بگویم. آنقدر که به یادم است درباره من نوشته بود: آدم بدی نیست ولی خشن و تندخو است. - طبری می‌گوید که قبل از اعدام روزبه، رادمنش و اسکندری و قاسمی و فروتن روزبه را خائن می‌دانستند و کامبخش و کیانوری و طبری از او دفاع می‌کردند.^{۱۲} این مطلب صحیح است؟

کیانوری: این نوشته طبری درست است. البته رادمنش و اسکندری و قاسمی به علت انتقاداتی که روزبه از آنها و یا دوستانشان کرده بود او را خائن می‌دانستند، ولی فروتن معتقد بود که روزبه ضعف نشان داده و به مطالبی اعتراف کرده که به حزب خیلی صدمه زده است.

وحدت با فرقه دمکرات

- در پلنوم هفتم (وسیع) کمیته مرکزی حزب (۲۸ تیر - ۷ مرداد ۱۳۳۹) وحدت حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان عملی شد. لطفاً پیش از پرداختن به این موضوع، درباره وضع فرقه پس از پناهندگی به شوروی توضیح دهید!

کیانوری: از وضع پناهندگان فرقه در آذربایجان شوروی من فقط در دورهٔ تشبیت فرقه

۱۱. احسان طبری، کژراهه، ص ۲۲۴ - ۲۲۷.

۱۲. همان مأخذ، ص ۱۸۷.

اطلاع دارم، زیرا نزدیک به ده سال پس از پناهنده شدن فرقوی‌ها به شوروی رفتم و تنها در کنفرانس وحدت، که بلافاصله پس از پلنوم هفتم برگزار شد، با رهبران فرقه آشنا شدم. در این دوران، فرقه دفتر نسبتاً وسیعی در باکو داشت و جوانان فرقه برای تحصیل عالی در مدارس مختلف شوروی بودند. از میان آنها تعداد قابل توجهی لیسانس، فوق لیسانس و دکتر در رشته‌های گوناگون و تعداد زیادی تکنسین شدند. عده زیادی هم در کارخانه‌ها به صورت کارگران متخصص درآمدند و عده‌ای هم در تعاونی‌های اشتراکی روستایی کار می‌کردند. عده‌ای هم به دکان‌داری و تجارت کوچک مشغول بودند.

- از حوالی سال ۱۳۳۰ غلام یحیی دانشیان به عنوان رهبر بلامنازع فرقه شروع به کار

کرد. درباره دانشیان توضیح دهید!

کیانوری: غلام یحیی دانشیان از جوانی، پیش از اینکه از باکو به ایران مراجعت کند، در نهضت کمونیستی بود و پس از مراجعت به ایران اعتقاداتش را کاملاً حفظ کرده بود^{۱۳}. او از

۱۳. حسن نظری می‌نویسد: «غلام پسر یحیی در سراب چشم به جهان گشود و در نوجوانی با پدرش برای کار در کان‌های نفت به باکو رفت. در آنجا او به عضویت سازمان جوانان کمونیستی به نام «کامسامول» و سپس حزب کمونیست درآمد. او با فعالیتش در میان کارگران، بویژه کارگران ایرانی، توانست اعتماد سازمان‌های حزبی و دولتی شوروی را جلب نماید. به جوری که به مقام شهردار صابونچی، مهم‌ترین بخش نفت خیز باکو، گمارده شد. هنگام بیرون‌راندن ایرانیان از آذربایجان شوروی (۱۹۳۷-۱۹۳۸) او را نیز به ایران فرستادند. برای اینکه رفتن او، که فردی شناخته شده بود، به ایران توجیه گردد شایعه پخش کردند که او پول شهرداری را گرفته و به ایران فرار کرده است. گویا به وی مأموریتی نیز داده بودند، زیرا پس از آتش‌زدن قورخانه ارتش در خیابان خیام در سال ۱۳۱۸ (یا ۱۳۱۹) او را نیز که در میانه بود بازداشت کرده و به تهران آوردند، اما نتوانستند ارتباط وی را با گروه خرابکار ثابت نمایند. با اشغال ایران او نیز آزاد شد و در سراب و میانه به فعالیت حزبی می‌پردازد و در مبارزه با خان‌ها نامی بهم می‌زند. شورویها چند واگن باربری راه آهن ایران را، که کاملاً در دست آنها بود، به وی دادند تا او با بهره‌گیری از آن برای بردن بارهای بازرگانان درآمدی داشته باشد و بتواند هزینه سازمان‌های حزب توده در آذربایجان را برآورده سازد. او با قدی بلندتر از متوسط، چشمانی نیمه آبی و سیبیل چهارگوش چارلی چاپلینی همواره در برخورد به دیگران لبخندی نشان می‌داد که چهره‌اش را پسندیده می‌کرد. زبان توده‌ها را به خوبی می‌دانست و می‌توانست با سخنرانی‌های آنها را جلب نماید و این هم از تجربه‌ای بود که در میان کارگران نفت باکو به دست آورده بود. بنا به گفته‌اش او خدمت سربازی را نیز در ارتش شوروی گذرانده و درجه ستوانی احتیاط داشت.» (حسن نظری. گماشتگی‌های بدفرجام. لندن: مرد امروز، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۱-۷۲). دانشیان در واپسین سالهای پیش از انقلاب به علت بیماری و کهولت از فعالیت کناره گرفت و صدر افتخاری فرقه شد و امیرعلی لاهرودی به عنوان دبیر اول امور فرقه را به دست گرفت. دانشیان در حوالی ۱۳۶۳ درگذشت. او دارای پسری به نام نادر دانشیان است که با مقامات حزبی آذربایجان شوروی رابطه نزدیک داشت (ویراستار).

لحاظ معلومات تنوریک توان زیادی نداشت ولی مدیر خوبی بود. مقامات آذربایجان شوروی به او احترام زیاد می گذاشتند.

- خصوصیات اخلاقی او چگونه بود؟

کیانوری: غلام دانشیان فردی بود قدرت طلب و مستبد و اعتماد به خود بسیار زیادی داشت. حزب کمونیست آذربایجان شوروی هم نسبت به او رفتار دوستانه و حمایت بدون انتقاد داشت و این وضع ویژگی های گفته شده را شدت می بخشید. مثلاً او روی میزش یک تلفن دولتی داشت که به وسیله آن مستقیماً با هر یک از وزیران و دبیران حزب کمونیست آذربایجان شوروی تماس می گرفت و خواست هایش را مطرح می کرد. این خواست ها اکثراً عبارت بود از توصیه برای افراد فرقه در همه زمینه ها مثل پذیرش در دانشگاه ها بدون شرکت در مسابقه، گرفتن اجازه دکان برای این یا آن فرد فرقه که عیالوار بود و با کار در کارخانه و یا تعاونی کشاورزی زندگیش نمی گذشت و از این قبیل توصیه ها.

- نظر شما درباره مرگ پیشه‌وری و مسایلی که در زمینه نقش دانشیان گفته می شود

چیست؟

کیانوری: درباره مرگ پیشه‌وری حرف های دوگانه ای زده می شود. آنچه من می دانم و بیشتر به حقیقت نزدیک است این است که تصادف کاملاً طبیعی بوده است. عقیده کامبخش هم همین بود که این تصادف طبیعی بوده است. حتی حسن نظری، که اکنون فردی شدیداً ضدشوروی است، در خاطراتش همینطور اظهارنظر کرده است.^{۱۴}

- بهرآزیم به مسئله وحدت حزب و فرقه!

کیانوری: من اطلاعات خودم را از این جریان می گویم و از پرداختن به نوشته های احسان طبری و ایرج اسکندری خودداری می کنم. در هر جا که بین گفته های من و آنان اختلاف بود، من گفته خود را مطابق با واقعیت می دانم.

مسئله وحدت حزب توده ایران با فرقه دمکرات ابتدا از طرف حزب مطرح شد. حزب کمونیست اتحاد شوروی هم با آن موافق بود. رهبری فرقه دمکرات آذربایجان در آغاز جداً مخالف وحدت بود. استدلال حزب این بود که در یک کشور وجود بیش از یک حزب کارگری مارکسیست لنینیست و تقسیم پیشقراول طبقه کارگر به دو بخش مجزا درست نیست. رهبری فرقه از این می ترسید که در نتیجه وحدت با حزب در حزب تحلیل رود و موقعیت ممتازی را که دارد از دست بدهد و به همین علت مخالف وحدت بود و حزب توده را به داشتن تمایلات شووینیستی (عظمت طلبی ملی) فارس متهم می کرد. دستگاه رهبری حزب کمونیست

۱۴. حسن نظری، گماشتگی های بدفرجام، ج ۱، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

آذربایجان شوروی هم، که تا پیش از روی کار آمدن حیدر علی اوف بیشتر در همان خط وحدت آذربایجان شمالی و جنوبی بود، از این عدم تمایل رهبری فرقه به وحدت با حزب توده ایران حمایت می‌کرد. ولی بالاخره پس از رفت و آمدهای مکرر و بحث‌های مقدماتی، به دلیل موضع‌گیری بسیار جدی حزب کمونیست اتحاد شوروی به سود وحدت، این کار فیصله یافت و قرار شد که در يك پلنوم وسیع، که همان پلنوم هفتم است، این کار انجام گیرد.

البته پیش از پلنوم هفتم چانه‌زدن‌های مفصلی درباره پذیرش تعدادی از اعضای رهبری فرقه در ترکیب رهبری حزب واحد انجام گرفت و قرار شد که از فرقه چند نفر به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی، چند نفر به عنوان عضو کمیته مرکزی و از بین اعضای فرقی کمیته مرکزی يك نفر به عنوان عضو اصلی هیئت اجرائیه و يك نفر به عنوان عضو مشاور هیئت اجرائیه برگزیده شوند. به این ترتیب، پلنوم هفتم به صورت پلنوم وسیع، با شرکت ۷۷ نفر از کادرهای حزبی که در پلنوم چهارم شرکت داشتند، در مسکو تشکیل شد. در جریان پلنوم عده‌ای از اعضای سازمان افسری، که در آذربایجان ایران و پس از آن در مهاجرت چوب دانشیان و دوستانش به گرده‌شان خورده بود، به تحریک ایرج اسکندری علیه دانشیان جنجالی به راه انداختند و از جمله او را متهم به شرکت در قتل پیشه‌وری کردند. کار به آنجا کشید که پلنوم تصمیم گرفت درباره این اتهام بزرگ از حزب کمونیست شوروی پرسش کند. پاسخ آنها این بود که هیچ دلیلی برای چنین اتهامی وجود ندارد. به این ترتیب، پلنوم به سود دانشیان تمام شد.

- چرا اسکندری این جریان را علیه دانشیان تشویق کرد؟

کیانوری: اسکندری تصور می‌کرد که به علت سوابق دانشیان با کامبخش، اگر او به ترکیب رهبری حزب افزوده شود با ما متحد خواهد شد. او از کینه دانشیان به کامبخش اطلاع نداشت و غافل بود که دانشیان بهترین متحد آنها و سرسخت‌ترین مخالف کامبخش و کیانوری خواهد بود.

سپس، از میان اعضای ناظر کمیته مرکزی منتخب پلنوم چهارم سه نفر به عنوان عضو کمیته مرکزی (اردشیر آوانسیان، محمدرضا قدوه، داوود نوروزی) و پنج نفر به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی (اکبر شاندرمنی، فرج‌الله میزانی، احمدعلی رصدی، فریدون آذرنور، بابک امیرخسروی) به ترکیب رهبری حزب افزوده شدند.

بدین ترتیب پلنوم هفتم پایان یافت و بلافاصله با کادرهای فرقه، که در مسکو حاضر بودند، اجلاس مشترکی به نام «کنفرانس وحدت» برگزار شد و وحدت حزب و فرقه را تصویب کرد. در کنفرانس وحدت، اعضای اصلی و مشاور حزب منتخب پلنوم هفتم مجدداً انتخاب شدند و طبق توافق قبلی از فرقه نیز ۵ نفر به عنوان عضو کمیته مرکزی و ۴ نفر به عنوان عضو

مشاور کمیته مرکزی برگزیده شدند. دانشجویان به عنوان عضو هیئت اجراییه و لاهرودی نیز به عنوان عضو مشاور هیئت اجراییه وارد هیئت اجراییه شدند. لاهرودی به عنوان نماینده فرقه پیش از يك سال در لایهزیک ماند و سپس به باکو بازگشت. در اولین جلسه ای که دانشجویان و لاهرودی در جلسه هیئت اجراییه شرکت کردند روشن شد که آنها متحد خوبی برای اسکندری و جودت و مخالفین سرسختی برای کامبخش و کیانوری و فروتن هستند. به یکباره شامه نیز جودت به کار افتاد و از فرقوی ها فرقوی تر شد.

- نام اعضای کمیته مرکزی جدید حزب پس از وحدت با فرقه را ذکر کنید!

کیانوری: ترکیب کمیته مرکزی جدید حزب چنین بود: اعضای کمیته مرکزی - (از حزب): رضا رادمنش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، احسان طبری، احمد قاسمی، غلامحسین فروتن، حسین جودت، رضا روستا، محمود بقراطی، عبدالحسین نوشین، علی امیرخیزی، صمد حکیمی، غلامعلی بابازاده، اردشیر آوانسیان، محمدرضا قدوه، داوود نوروزی و کیانوری؛ (از فرقه): غلام دانشجویان، امیرعلی لاهرودی، آذراوغلی [بالاش آبی زاده]، اسماعیل پیشنمازی و صمد عافیت.

اعضای مشاور کمیته مرکزی - (از حزب): بزرگ علوی، اکبر شاندرمنی، فرج الله میزانی، احمدعلی رصدی اعتماد، فریدون آذرنور، بابک امیرخسروی؛ (از فرقه): ابوالحسن رحمانی، انوشیروان ابراهیمی، حمید صفری، غفار کندلی (یا عباسعلی زنوزی - درست به خاطر ندارم).

البته در پلنوم های بعدی افراد دیگری از فرقه به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمدند و تعدادی نیز از عضویت مشاور به عضویت کمیته مرکزی ارتقاء یافتند. این تغییرات، تا آنجا که به یاد دارم، چنین است:

اعضای اصلی کمیته مرکزی حزب (از فرقه): غلام دانشجویان، امیرعلی لاهرودی، انوشیروان ابراهیمی، حمید صفری، آذراوغلو، اسماعیل پیشنمازی، ابوالحسن رحمانی، صمد عافیت، مختار دیده کنان، جعفر مجیری.

اعضای مشاور کمیته مرکزی حزب (از فرقه): غفار کندلی، عباسعلی زنوزی، عظیم عظیم زاده، عظیم جدایی، قلی خیامی و لطفعلی اردبیلیان.

- علی آذری چه؟

کیانوری: علی آذری نیز از سوی فرقه به عنوان عضو اصلی کمیته مرکزی حزب معرفی شده بود و تا وقتی زنده بود در پلنوم های کمیته مرکزی به عنوان عضو اصلی شرکت می کرد.

- مارتیک قریقوریان و محمد فقیهی عضو کمیته مرکزی حزب نبودند؟

کیانوری: به یاد ندارم.

- از میان فرقوی هایی که در پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت وارد ترکیب کمیته مرکزی حزب شدند دونفر در حیات بعدی حزب نقش مهمی ایفا کردند: حمید صفری و امیرعلی لاهرودی. حمید صفری در زمانی که شما دبیر اول شدید، دبیر دوم حزب شد و پس از دستگیری شما با همین عنوان رهبری عملی بقایای حزب در خارج را به دست گرفت. درباره او توضیح دهید!

کیانوری: حمید صفری فردی به تمام معنا قالتاق و شارلاتان بود. او قاپ دانشیان را دزدیده بود و مورد اعتماد مطلق او شده بود. دانشیان می خواست که يك فرد مطمئن، يك عامل، در مرکز حزب داشته باشد که تمام جزئیات را برایش گزارش کند. لذا لاهرودی و پیشنمازی و صفری را وارد دستگاه رهبری کرد. لاهرودی نماند و به باکو برگشت. صفری هم به عنوان نماینده دانشیان وارد ترکیب هیئت اجرائیه شد. و این در حالی بود که افرادی در باکو بودند که واقعاً جزء محرومین بودند. یکی از آنها هدایت الله حاتمی بود. ما او را برای ترجمه تاریخ حزب کمونیست شوروی خواستیم (دو نفر را برای ترجمه این کتاب خواستیم، یکی عبدالحسین آگاهی و دیگری حاتمی). دانشیان به هیچ قیمتی حاضر نبود که او بیاید. بالاخره با زور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی موفق شدیم حاتمی را از چنگ دانشیان خلاص کنیم.

- همسر حاتمی و فرزندانش هم حزبی بودند؟

کیانوری: آنها کار حزبی نمی کردند. همسرش استاد زبان فارسی بود و خیلی مورد احترام و توجه بود. پسر حاتمی هم اصلاً کار حزبی نمی کرد و اتفاقاً به شکل بیمارگونه ای به ایران علاقه داشت. همه عشقش این بود که کی به ایران می روم.

- سواد صفری در چه حدی بود؟

کیانوری: او مهندسی کشاورزی خوانده بود، دید که مهندسی صرف ندارد شد اقتصاددان، درحالیکه اصلاً مدرسه اقتصاد نرفته بود.

- مقالاتی هم در زمینه اقتصاد و نفت می نوشت!

کیانوری: در مقالاتش هیچ ابتکاری نداشت. فاکت های مشخص را جمع می کرد و سرهم می کرد؛ نه تعریفی، نه تحلیلی. از لحاظ تئوریک فوق العاده ضعیف بود.

- دوره مدرسه عالی حزب را دیده بود؟

کیانوری: احتمالاً فقط مدرسه حزبی باکورا تمام کرده بود. شاید دوره مدرسه حزبی مسکو را هم دیده بود. نمی دانم. ورود به مدرسه حزبی مسکو خیلی مشکل بود. از خارجی ها به طور خیلی استثنایی دانشجو می پذیرفتند. دوره آن سه سال و شبانه روزی بود. در سال در هر